

انقلاب اسلامی به روایت «میشل فوکو»

فیلسوف پست مدرن فرانسوی

انقلاب

بادست‌های خالی



محمد حسین نظری

روزنامه‌نگار

در آستانه ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی، سوالات متعددی وجود دارد که هنوز به آنها پاسخ داده نشده یا اگر هم صحبتی از آن به میان آمده آنتچنان که باید به آن پرداخته نشده است. یکی از اساسی ترین پرسش‌هایی که مطرح می‌شود این است که چه عواملی سبب پیروزی انقلاب اسلامی شده است؟ انقلابی که نه تنها حکومت پهلوی و بسطیاری در داخل آن را پیش بینی نمی‌کردند، بلکه بسطیاری از اندیشمندان غربی هم از به ثمر رسیدن آن بهت زده شدند.

«یرواند آبراهامیان» اندیشمندارمنی-آمریکایی معاصر درباره انقلاب اسلامی می‌گوید: «در واقع در تاریخ معاصر جهان، انقلاب اسلامی پدیده بی‌همتایی است...» در این میان یکی از معدود اندیشمندان غربی که از نزدیک شاهد انقلاب ملت ایران بود و در همان وقت مقالاتی حاوی تحلیل انقلاب ایران نوشت «میشل فوکو» فیلسوف پست مدرن فرانسوی بود. او از برجسته ترین افرادی است که توجه ویژه‌ای به انقلاب اسلامی ملت ایران داشته است. فوکو در سال ۱۹۷۸ به «پرتزولی» ناشری که ترجمه‌ایتالیایی کتاب «تاریخ جنون» وی را در سال ۱۹۶۳ منتشر کرده بود پیشنهاد کرد که گروهی به عنوان روشنفکر-خبرنگار تشکیل دهد و این گروه حوادثی را که با پیدایش اندیشه‌ها پیوند دارد گزارش دهد. فوکو در اولین قدم، پس از حادثه سینما رکس آبادان و جلب توجه افکار عمومی جهان به

سوی انقلاب ایران، خود پیش‌قدم شده و به ایران آمد تا از نزدیک رویدادهای حاصل از این انقلاب را مشاهده کند. فوکو دو بار از ۱۶ تا ۲۴ سپتامبر (۲۵ شهریور تا ۲ مهر ۱۳۵۷) و ۹ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۸ تا ۲۴ آبان ۵۷) به ایران سفر کرد و در این سفرها در تهران و قم و آبادان با برخی از رهبران ملی و دینی ملاقات کرد. او

طی این سفر مقالاتی درباره انقلاب اسلامی نگاشته است که نشان از بهت او از این انقلاب دارد. میشل فوکو در مجموعه مقالات خود که در واقع نوعی گزارش از مشاهدات او از روند انقلاب ایران در ماه‌های پایانی است، سه عامل را به عنوان نقاط قوت و وجه تمایز آن با سایر انقلاب‌ها بر می‌شمارد. آنطور که از متن نوشته‌های او

بر می‌آید، دین اسلام، رهبری امام خمینی و شجاعت و جسارت مردم ایران اصلی‌ترین عوامل پیروزی انقلاب به حساب می‌آیند. به زعم او «شورش با دست‌های خالی» تنها به رهبری امام خمینی امکان‌پذیر بود که یک روحانی شیعه بود و تفکر او برخاسته از مبانی شیعه بود.

شخصیت آیت الله خمینی

پهلویه افسانه می‌زند



هنری کسینجر استراتژیست و مشاور رئیس‌جمهوری آمریکا می‌گوید: «[امام] خمینی، غرب را با بحران جدی برنامه‌ریزی روبرو کرد، تصمیم‌های او آنتچنان رعدآسا بود که مجال هر نوع تفکر و برنامه‌ریزی را از سیاستمداران و نظریه‌پردازان سیاسی می‌گرفت. هیچ فردی نمی‌توانست تصمیم‌های [امام] خمینی را از پیش حدس بزند، او با معیارهای دیگری، غیر از معیارهای شناخته شده در دنیا، سخن می‌گفت و عمل می‌کرد.»

از گزارش‌های میشل فوکو نیز کاملاً پیداست که او شدیداً تحت تأثیر شخصیت و نوع رهبری امام خمینی قرار گرفته است. او در مقاله‌ای با عنوان «زهر اسطوره‌ای ایران» می‌نویسد: «عجیب است که می‌بینیم این کشور پنهان در جمعیتش در حاشیه دو کویر بزرگ پراکنده است، این کشوری که توانسته است از آخرین دستاوردهای پیچیده تکنولوژی در کنار شیوه‌های زندگی که از هزار سال پیش ثابت مانده است بهره‌مند شود، این کشوری که سانسور و نبود آزادی عمومی بند بر پایش نهاده است، با همه اینها چنین وحدت شگفت‌انگیزی از خود نشان می‌دهد.» او این وحدت را ناشی از یک رهبری مقتدر می‌داند که توانسته همه اقتدار از پزشک تهرانی و ملای شهرستانی تا کارگر نفت و کارمند پست را کنار هم جمع کند. به نظر او ایرانیها هم مثل دانشجویان اروپایی دهه ۶۰ همه چیز را می‌خواهند «اما این همه چیزیی که می‌خواهند آزادی امیال نیست، بلکه آزادی از هر چیزی است.»

از نگاه فوکو همه اینها و همه خواسته‌های مردم که یک جمله است که «شاه باید برود» به خاطر رهبری مقتدر امام خمینی است. او می‌نویسد: «از اینجااست که نقش شخصیت آیت الله خمینی پهلویه افسانه می‌زند.» البته این عبارت را می‌توان عصاره تمام گزارش‌های او دانست زیرا تأثیر پذیری او از شخصیت امام و روحانیت شیعه را در جای جای مقالات او می‌توان دید. فوکو معتقد است که «هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی‌ای، حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و نیرومند دارند.» به عبارتی او عامل اصلی پیروزی انقلاب را این پیوند یگانه و این همدلی بی‌نظیر بین نهضت و رهبری نهضت می‌داند که ناشی از شخصیت امام خمینی است. او سه عامل را برای این پیوند بین رهبری و امت بر می‌شمارد. نخست آنکه «خمینی اینجا نیست؛ ۱۵ سال است که او در تبعید است و خودش نمی‌خواهد پیش از رفتن شاه از تبعید بازگردد.» عامل دوم هم ایستادگی مطلق امام در برابر شاه طی این سالهای انقلاب است: «خمینی چیزی نمی‌گوید، چیزی جز نه، نه به شاه، به رژیم، به وابستگی.» از نگاه فوکو عامل سوم پیوند بین مردم و امام این است که او «آدم سیاسی نیست؛ حزبی به‌نام حزب خمینی و دولتی به‌نام دولت خمینی» وجود ندارد. این خود باعث می‌شود که مردم اطمینان خاطر نسبت به امام و اهداف و آرمانهای او داشته باشند و در گشتن نه به شاه همه اقتدار و اصناف یکدل و یکصدا بایستند.

گزارشهای فوکو به خوبی نشان می‌دهد که او به درک نسبتاً درستی از انقلاب ایران رسیده بود. او در پایان همین مقاله می‌نویسد که «وقتی از ایران آدم سوالی که همه از من می‌کردند این بود که آیا این یک انقلاب است؟» ظاهراً او جوابی به این سوال نمی‌داد اما قلباً مایل بود که بگوید «نه!» به زعم او نهضت سراسری مردم ایران «به معنی ظاهری کلمه انقلاب نیست، یعنی نوعی از جا برخاستن و بر پا ایستادن نیست.» در این قسمت او کاملاً با مردم و با انقلاب اسلامی همدل است، چنانکه می‌گوید: «این انقلاب قیام انسانهای دست‌خالی است که می‌خواهند باری را که بر پشت همه ما [دنیا] است بردارند، بار «ظلم جهانی» را.»

فوکو معتقد است که انقلاب اسلامی نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی است؛ قیامی که نمی‌گذارد انتخابهای سیاسی پراکنده اش کنند، جنبشی که اگر چه در آن نفس مذهبی دمیده شده اما بیش از آنکه از عالم بالا سخن بگوید به دگرگونی این دنیا می‌اندیشد.

دین و روحانیت

مردم را به مبارزه دعوت کرد



فوکو در یکی از مقالات خود با عنوان «دین بر ضد شاه» به پررنگ بودن نقش ارزش‌های دینی و اعتقادات مذهبی مردم در پیشروی انقلاب می‌پردازد. او در بخشی از این مقاله بعد از اشاره به این موضوع که «کسی در بند این شهر که مثل یک موجود بی‌ریشه روی زمین سبز شده بود، نبود» می‌نویسد: «... کجا باید در پی تأمین گشت و هویت واقعی خود را کجا باید سراغ گرفت؟ جز در این اسلامی که از قرن‌ها پیش زندگی روزانه پیوندهای خانوادگی و روابط اجتماعی را با مراقبت تمام سامان داده است؟» میشل فوکو از اسلام به عنوان یک گریزگاه برای ملت یاد می‌کند و در تأیید نقش دین در اوج گیری انقلاب به تجمعات دینی که بالقوه رنگ سیاسی دارند استناد می‌کند. او در این بخش به نقش برجسته روحانیت هم اشاره می‌کند که مردم را به گرد خود جمع می‌کنند: «به یاد بیاوریم که هشت روز پیش در گورستان بزرگ تهران که بهشت زهرا نام دارد مراسم یادبود شهدا بود... اما از اوایل بعد از ظهر برگ‌گرد قباهای سیاه و خاکستری ملها بحث شروع شد و با چه حدت! شاه باید سرنگون شود، منتها همین الان یا دیر تر؟ آمریکاییها را بیرون باید کرد ولی چطور؟... تا پاسی از شب گذشته، برگرد روحانیون به این شکل گروه‌هایی ساخته می‌شد... تب سیاست‌مردگان را از یاد نبرده بود؛ بلکه خود مراسمی بود در خور این مردگان.» میشل فوکو بعد از این به شعارهای مردم نیز توجه می‌کند. به زعم او این شعارها موبد نقش برجسته دین و اسلام در شکل‌گیری نهضت انقلابی اسلامی است: «هشت روز پیش از آن هزاران تظاهرات کنند دست خالی جلوی سربازان مسلح در خیابانهای تهران رژه می‌رفتند و فریاد می‌زدند: «اسلام! اسلام!» «برای حفظ قرآن ارتش به ما بپیوندد.» «خمینی، خمینی، تو وارث حسینی» و من چندین دانشجو را در میان جمعیت شناختم که با معیارهای ما چپی محسوب می‌شوند اما روی تابلویی که خواسته‌هایشان را نوشته بودند و به هوا بلند کرده بودند با حروف درشت نوشته شده بود: «حکومت اسلامی.» به اعتقاد فوکو این دین و روحانیت بوده که مردم را به شورش علیه استبداد دعوت کرده و آنها را به خیابان آورده است. چیزی که برخلاف دعب حکومت پهلوی مبنی بر کهنه پرستی و باستان‌گرایی «در آن نه گذشته‌گرایی احساس می‌شد، نه گریز، نه بی‌سامانی و نه ترس.» از نوشته‌های او در این مقاله کاملاً پیداست که او مبهوت نقش دین و خود دین در ایران شده است. او با هیجان می‌پرسد: «هی دانید که این روزها چه عبارتی بیش از هر چیز برای ایرانی‌ها خنده‌آور است؟ به نظرشان از هر حرفی ابلهانه‌تر، خشک‌تر، غربی‌تر است؟» و خود پاسخ می‌دهد: «دین تریاک توده‌هاست.» حالا چرا این حرف ابلهانه است؟ این را هم خود فوکو پاسخ می‌دهد: «در همین دوران رژیم فغلی در روزهای جمعه تنفک در دست خطبه می‌خواندند.» این چه آیفونی است که اینچنین همه مردم را به خیابانها آورده و علیه ظلم و استبداد شورانده است؟ چه دینی است که رهبران آن تنفک در دست خطبه می‌خوانند و مبارزه علیه استکبار را راهبری می‌کنند؟ میشل فوکو با اشاره به این موضوع که نود درصد ایرانیها شیعه هستند به نقش این مذهب و روحانیون شیعه در طول تاریخ ایران می‌پردازد. او می‌گوید: «گنر چه شیعه منتظر امام دوازدهم است اما منتظر فردای بهتر نمی‌ماند و همه شوربختی‌های جهان را نمی‌پذیرد. او معتقد است که در برابر قدرتهای مستقر، تشیع پیروان خود را به نوعی بی‌قراری مدام مسلح می‌کند و در ایشان شوری می‌دمد که هم سیاسی و هم دینی است.»

از نگاه فوکو روحانیت شیعه فاقد هر گونه سلسله مراتب رسمی است. «هر کسی تنها از مرجعی پیروی می‌کند که خود بخواهد. آیات عظام امروزی را که در برابر شاه و پلیس و ارتش او ملتی را یکپارچه به خیابانها کشانده اند، هیچ کس بر مسند نشانده است، بلکه مردم به ایشان گوش کرده‌اند.» فوکو در انتهای با اظهار برخی نقدها تیر خلاص را می‌زند: «ما ایران از همین اسلام، مذهبی بیرون آورده است که در طول قرن‌ها به هر چیزی که می‌تواند از اعماق وجود یک ملت با قدرت دولت در بیفتد نیروی مقاومت ناپذیر بخشیده است.»

شجاعت مردم ارتش را

میخکوب کرد



از نگاه میشل فوکو یکی از عوامل پیروزی انقلاب و سقوط سلسله شاهنشاهی و حکومت استبداد «مردم» بودند. به عقیده فوکو در حدود یک قرن پیش قاعده این بود که وقتی مردم به خیابانها می‌آمدند حکومت به سرعت سقوط می‌کرد. شاید به این دلیل که حاکمان ترسو تر بودند یا کمتر به قدرت می‌چسبیدند یا سلاح و امکانات نظامی‌شان کمتر بود. به هر حال امروز این احساسات به تنهایی برای ساقط کردن حکومتها کافی نیست و ستاد و سازماندهی لازم است. فوکو در مقاله‌ای با عنوان «شورش با دست خالی» اعلام می‌کند انقلاب ایران یک مورد خلاف عادت است و با اصول دیگر انقلاب‌ها تطابق ندارد. به زعم او «در رویدادهای ایران چیزی هست که مایه تشویش ناظران امروزی است. چیزی که نه در چین می‌توان یافت، نه در ویتنام، نه در کویت؛ موج عظیمی است بدون ابزار نظامی، بدون پیشگام، بدون حزب.» او انقلاب مردم ایران را با جنبشهای ۱۹۶۸ فرانسه هم قابل قیاس نمی‌داند از این جهت که آن جنبشها مصداق انقلاب نیست، اما مردم در ایران یک هدف آتی سیاسی یعنی براندازی شاه را در سر دارند. فوکو یک ماه بعد از اولین حضورش در ایران وقتی در تهران حاضر می‌شود بسیار متعجب می‌شود، زیرا او حدس میزد که در این مدت سیر انقلاب کندتر شود و دچار توقفهای بسیار شود. اما نه روند انقلاب کندتر شد، نه رخوت در آن پیدا شد و نه حمام خون به راه افتاد؛ «هیچ یک از این حوادث روی نداد و سیر حوادث از همان زمان شتاب گرفت.» او سه پدیده متناقض‌نما را برای انقلاب ایران بر می‌شمارد. نخست اینکه بر خلاف واقع مردم با دستهای خالی رژیم را که از مسلح‌ترین رژیم‌های جهان است، شکست داده‌اند: «بدون روی آوردن به مبارزه مسلحانه و با سرسختی و شجاعتی که ارتش را بر جای میخکوب کرده است.» به عقیده میشل فوکو یکی از عوامل اوج‌گیری انقلاب و پیروزی مردم بر حکومت استبداد شجاعت و جسارت مردم بود در حالی که دستهایشان از هر گونه سلاح و تجهیزات خالی بود. در مقابل چنین نیرویی «ارتش روز به روز بی حرکت ترم می‌شود و بیشتر در تیراندازی تردید می‌کند.»

هولناکترین پلیس جهان «دو ماه پیش دو تا سه هزار نفر را در اطراف میدان ژاله کشت؛ دیروز ۲۰۰ هزار نفر پیش چشم سربازانی که از جانی جنبیدند رژه رفتند. کار حکومت به جایی رسیده است که در میان مردم گروه‌های آشوبگر می‌فرستد، اما آن هم به جایی نرسیده است.» او انفعال حکومت را ناشی از قیام قدرتمند مردم میدان و معتقد است که «قیام یک ملت جنگ داخلی را خفه کرده است» بدون اسلحه و با دستهای خالی. پدیده متناقض‌نمای دوم از نظر فوکو تیزبینی و وحدت‌مثال زدنی مردم است. او پیش‌بینی می‌کرد با گسترش شورش مردمی پراکنده‌گی و برخورد در بین آنها افزایش یابد. بازگشایی دانشگاه‌ها، جوانان را در برابر روحانیون قرار دهد یا اعتصاب کارگران نفت بازاریان را مشوش کند و داستانهای از این قبیل. «اما نه تنها هیچ یک از این پیش‌بینی‌ها روی نداده بلکه کارگران اعتصابی جنبش را به یک صلاح هولناک اقتصادی مسلح کردند» که سرچشمه در آمد دولت را خشکاند و شاه را در چشم مشتریان ایران مانعی در راه دریافت سهمیه‌شان در آورد. این جز با بینش ژرف یک ملت و جسارت آنها امکان‌پذیر نیست که انقلاب ایران را از دیگر انقلابهای تاریخ تمایز می‌کند. پدیده متناقض‌نمای سوم از نظر فوکو این است که فقدان هدف دراز مدت باعث ضعف انقلاب نشده است. به عبارتی هیچ چیز توانسته آحاد مردم را درگیر بازی‌های سیاسی کند. به زعم فوکو «ملت ایران مانند خاربشت همه تیغ‌هایش را بیرون داده است؛ خواست سیاسی او این است که نگذارد سیاست [به معنای سیاسی بازی] سر بگیرد.» به عقیده او این قانون تاریخ است که هر چه خواست ملتی ساده‌تر باشد کار سیاستمداران دشوارتر می‌شود. فوکو در انتهای این مقاله با اظهار به اینکه اگر اتفاق خاصی نیفتد رفتن شاه حتمی است می‌پرسد که «خواست همه کی و چگونه جای خود را به سیاست خواهد سپرد؟» اما اعتراف می‌کند که در این مساله غریبها صلاحیت هر گونه تجویز برای ایرانیها را ندارند.